

موانع روانی - فرهنگی تولید علم و نظریه پردازی

1394-5-7

درآمد

شانزدهم بهمن هشتاد و یک، زمانی که در پاسخ به نامه جمعی از فضلاء حوزوی و دانشگاهی، پیام رهبر فرمند و فرهیخته انقلاب راجع به نهضت نرم‌افزاری، مبنی بر برپایی کرسی‌های نظریه‌پردازی و نقد و مناظره، صادر شد، بنده مکه، مشرف بودم. همان‌جا و در جوار بیت‌الله، با تأمل، یادداشت‌هایی فراهم کردم که حاصل آن، فهرست بلندبالایی بود مشتمل بر چالش‌های نظریه‌پردازی و موانع تولید علم در کشور. این فهرست بر چهل مورد بالغ می‌شد. مجموعه موانع و آسیب‌ها را در دوازده گروه دسته‌بندی و در دو گروه کلان «موانع آفاقی» و «موانع انفسی» طبقه‌بندی کردم؛ بعد از بازگشت، این مطالب را در قالب مصاحبه‌ای مفصل ارائه کردم که مورد استقبال گسترده اهل فضل قرار گرفت. از جمله دسته‌بندی‌های گسترده این فهرست مطول، موانع روانی و فرهنگی نقد و نوآوری بود؛ موانع روانی همگی در زمره موانع انفسی بشماراند، و موانع فرهنگی، برخی انفسی و برخی دیگر، آفاقی قلمداد می‌شوند.

به نظر بنده، موانع روانی و فرهنگی، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین چالش‌های تولید علم قلمداد می‌شوند. من با اغتنام فرصت به مناسبت این همایش مهم ملی، مختصراً و از باب نمونه به بیان بخشی از موانع روانی- فرهنگی نظریه‌پردازی و چالش‌های انفسی آزاداندیشی و ارتقای کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره می‌پردازم؛ زیرا تعیین دقیق و درست موانع تولید علم در کشور، از ضرورتی اکید و مضاعف برخوردار است؛ چراکه هرگونه تحرک و تحولی در عرصه تولید دانش، مستلزم شناخت درست موانع و عوامل تولید علم است. شناخت و شرح موانع از طرح و تحلیل عوامل، مهم‌تر است و یا لااقل می‌توان گفت که مقدم بر آن است؛ چون غالباً عوامل و محرک‌ها، مقابل همان محذورات و موانع‌اند؛ به این جهت لازم است ابتدا تعریف و تقسیمی روشن و روشمند از موانع و چالش‌های تولید علم و نظریه‌پردازی در قلمرو علوم انسانی و احیاناً سایر حوزه‌ها تهیه و عرضه شود، سپس به شناسایی و شرح انگیزنده‌ها و رانشگرها پرداخته شود.

تعریف و تقسیم موانع تولید علم

مراد از موانع، هرگونه عامل سلبی و ایجابی است که سبب رکود و فتور در نوآوری علمی است. ما از باب تسامح به عدم مقتضی نیز مانع اطلاق می‌کنیم.

موانع نوآوری و تولید علم به جهات گوناگونی، قابل تقسیم و طبقه‌بندی است. من در تحقیقی که از سال گذشته تحت عنوان «موانع نوفهمی و نظریه‌پردازی دینی» در دست دارم، موانع را به ده جهت و وجه تقسیم

کرده‌ام؛ از جمله:

1. تقسیم به «انفسی» و درونی؛ یعنی عامل‌های سلبی که از خصائل و خصائص و وضعیت معرفتی و روحی و خلقی محققین برخاسته است و در مقابل آن، «آفاقی» و برونی؛ یعنی موانعی که به محقق مربوط نمی‌شود، بلکه به شرایط اجتماعی، سامانه مدیریتی کشور در حوزه معرفت و ساختار و سیاست‌های کلی حاکم بازمی‌گردد؛

2. تقسیم دیگر همان‌طور که از تعریف برآمد، تقسیم موانع به سلبی و ایجابی؛ یعنی وجود مانع یا فقد مقتضی است؛

3. تقسیم سوم، بخش کردن عوامل سلبی به سببی و مسببی؛ یعنی موانعی که نقش علی و موانعی که شأن معلولی دارند؛

4. تقسیم عوامل سلبی، به نحو ماهوی و موانع فرهنگی، مدیریتی و اخلاقی.

موانع فرهنگی

این تقسیمات، ما را در تعریف و تجزیه موانع و مطالعه دقیق راه‌کارهای هر یک از آن‌ها یاری خواهد نمود؛ مثلاً بخشی از موانع که تأثیر عمده‌ای در رکود علمی و زوال جریان تولید علم و از میان بردن نشاط علمی در یک جامعه خواهد گذاشت، «موانع فرهنگی» است؛ موانع فرهنگی را این‌گونه تعریف می‌کنم: «عوامل سلبی یا ایجابی انفسی و درونی که به عرف و عادت ملی، یا سلاطین و علایق صنفی بدل شده و به مثابه طبیعت ثانوی عالمان و دانشمندان یک جامعه، در برابر پیدایش و گسترش علوم و ابداعات نظری در آن جامعه، ایجاد مقاومت می‌کند.»

به لحاظ کمی و کیفی، موانع فرهنگی و روانی، بیشترین سهم و ژرف‌ترین نقش را در رکود و رکون معرفتی ایفا می‌کنند. در این مجال محدود و مقال کوتاه به برخی از این دسته موانع اشاره می‌کنیم:

1. از جمله موانع فرهنگی، «گسست تاریخی- معرفتی» است که در دهه‌های اخیر، سخت بدان مبتلا شده ایم؛ یعنی ما هویت علمی خود را گم کرده‌ایم؛ از گذشته علمی خود، به‌خصوص در دانشگاه‌ها بریده‌ایم. اگر به دانشگاه‌ها توجه کنید، مشاهده خواهید کرد که متأسفانه صاحب‌نظران و صاحبان آثار علمی در حوزه علوم انسانی، از سوابق علمی کشور و این جامعه و امت بی‌اطلاع هستند و همه آن‌چه در خیال و خاطر دارند و فراچنگ آورده‌اند، معلومات و مطالب و محفوظاتی است که از دیگران اخذ کرده‌اند، و نسبت به مفاهیم و معارف عمیق، دقیق و خودی با ریشه تاریخی بسیار طولانی، غافل و احیاناً جاهل هستند؛ به همین جهت با بعضی نظریه‌ها و معارف و یا بعضی از مکاتب و مناظر که مواجه می‌شوند، با تعجب و شگفتی برخورد می‌کنند، که عجب، چنین چیزی را در گذشته، کسانی گفته بودند. تصور می‌کنم این مسئله حتی در دیگر حوزه‌ها نیز صادق باشد؛ یعنی ما کلاً و مطلقاً تربیت سنتی و فلسفی را کنار گذاشته‌ایم و مشخص نیست که چنین کاری، کار دقیق و درستی باشد.

ایران، پیشکسوت تاریخی علوم انسانی در جهان است و ذخایر عمیق، غنی، دقیق و قویمی که ما در متون کهن خود داریم، سرمایه‌های عظیمی است که مغفول مانده است. یادم هست که مرحوم علامه جعفری (قدّه) مکرر می‌گفت: تمام آراء و نظریه‌های علوم انسانی در ادبیات فارسی نهفته است و اگر جمعی باشند که با من

کار کنند، حاضریم همه این نظریه‌ها را از خلال متون و اشعار استخراج کنیم. قبل از ارتحال ایشان خدمتشان رفته بودم، با عصبانیت گفت: «من هرچه می‌گویم هیچ کس گوش نمی‌کند. ما همه اینهایی را که دیگران می‌گویند، در همین ادبیات خودمان نهفته داریم.» به ایشان عرض کردم ما جمعی را ساماندهی می‌کنیم که با تخصص‌های متنوع، خدمت شما باشند و شروع کنیم ادبیات فارسی را با این نگاه مطالعه کنیم. ما هم با بعضی از دوستان صحبت کردیم، که متأسفانه ایشان ارتحال یافتند و این فرصت از دست رفت. بعدها مطلع شدم این پیشنهاد را ایشان کتباً به محضر رهبر معظم انقلاب هم نوشته و برای اجرای آن اعلام آمادگی کرده بودند.

«2. فقدان طلب و تقاضا»، مانع فرهنگی دیگر است. کدام مسئول تصمیم‌گیر در این کشور، پیش از تصمیم‌گیری به یک متخصص علوم انسانی در حوزه مرتبط مراجعه می‌کند؟ وزارت مسکن ما کی به یک جمع اهل نظر در حوزه علوم انسانی، خصوصاً کسانی که در این حوزه با نگاه دینی صاحب‌نظر هستند، مراجعه می‌کند که معماری و شهرسازی و باغ‌آرایی ما بر چه اساس و چگونه باشد؛ در حوزه اقتصاد چه تعداد از متولیان امور وزارت اقتصاد و دارایی، سیستم بانکی و دستگاه‌های تصمیم‌گیر و مجری حوزه اقتصاد و تجارت و بازرگانی، به اهل نظر مراجعه می‌کنند و چقدر خودشان اهل نظر هستند؟ کافی است به فهرست کسانی که تولیت امور را در حوزه‌های علمی و البته غیرانسانی دارا هستند، مراجعه کنید و تخصص‌های آن‌ها را با مسئولیت‌شان بسنجید. از آغاز پیروزی انقلاب (البته سال‌های اول را قبول داریم که شرایط خاصی بوده)، اسامی دیپلمات‌های ما را که به عنوان سفیر به کشورها رفتند، فهرست کنید و تحصیلات آنها را ببینید که چقدر با تخصصی که باید داشته باشند، ارتباط دارد و تا چه اندازه به علوم سیاسی و اسلامی‌آشنایی دارند؛ پزشک است، می‌شود وزیر؛ مهندس است می‌شود سفیر و به همین ترتیب. همه این‌ها جایگاه خودشان را دارند، اما در امر مدیریت و مناسبات و تنظیم روابط و مسائل اجتماعی و سیاسی، به متخصص در حوزه علوم انسانی نیاز داریم، که چنین نیست.

اگر تصمیم‌گیری‌هایی که انجام می‌شود و متأسفانه تحقق پیدا می‌کند، با مبادی نظری و معقول ما سنجیده شود، مشاهده می‌شود که تفاوت چقدر زیاد است. نظام بانکی ما چگونه عمل می‌کند؟ بر اساس قانونی که در کوران انقلاب و در آغاز تصدی امر جامعه، حکومت و سیاست به عنوان یک کار مقطعی و مبتنی بر احکام اضطراری و ثانوی تنظیم شده (قانون بانکداری بدون ربا)؛ این در یک مقطعی بوده که ما استنباط نمی‌کردیم؛ چون حکم و کل را کسی از ما سؤال نمی‌کرد، و مسئولیت نظام بانکی با ما نبود، فقیه ما مطالعه و آگاهی نداشت و افتاء نکرده بود. یک زمانی این سیستم اجرا شده بود، هنوز هم دارد انجام می‌شود که البته اجرای آن هم ناقص است و عملاً خیلی از مردم ربا می‌خورند. آیا پس از انقلاب نمی‌توانستیم یک سیستم و مدل بانکداری اسلامی طراحی کنیم که مبتنی بر مبانی خودمان باشد و بر اساس منطق اجتهاد، استنباط شده باشد، و مطابق با فقه زنده و فعال و کارساز و اداره‌کننده باشد؟ می‌توانستیم؛ البته در این‌جا من لازم می‌دانم که از فقیهان هم گله کنم، ولی بیشتر از مدیران؛ چون به فقیهان اصلاً مراجعه نمی‌شود. ما فقیه نیستیم، ولی در مقام اجراء، هم مشکلات سیستم‌های بانکی را گفتیم و هم مدل و الگوی بدیل پیشنهاد دادیم؛ اما یک نفر از عناصر بانکی که مطلع هستند چنین تحقیقی انجام شده و محققان این تحقیقات را هم می‌شناسند، مراجعه نکرده که شما چه می‌گویید و چگونه می‌شود این مدل بانکداری اسلامی را پیاده کرد؟

3. سومین مانع، «خودباختگی» و «دیگرشیفتگی» و دل‌باختگی نسبت به نظریه‌ها و دیدگاه‌های غیرخودی است که به یک بیماری و آسیب و یک مانع فرهنگی درونی تبدیل شده است. هر آن‌چه از بیرون فرامی‌رسد و هر تحقیقی را که ارجاع به متون غیرفارسی و احیاناً غیرعربی داشته باشد، علمی می‌پنداریم. اگر بهترین مطلب را هم ارائه کرده باشید، اما ارجاع انگلیسی نداشته باشد، علمی نیست و این، یک آفت و مشکل است؛ یعنی اگر خود شما

تولید کردید، ارزش ندارد؛ اما اگر تولیدات دیگران را وام گرفتید و عرضه کردید، ارزش دارد و علمی است.

4. چهارمین مانع، آسیب‌دیدگیِ عنصر «اعتماد به نفس» در مقیاس ملی و افق فردی است. توفّر و تراکم اعتماد به نفس در یک جامعه اعجاز می‌کند، و فقر و فقدان آن نیز فرصت‌ها و سرمایه‌های ملی را نابود می‌کند. تأثیر این عامل، نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

5. پنجمین مانع، «نبوغ‌زدگی» و این توهم است که فقط نابغه، نوآور است. این چنین نیست؛ همه نابغه‌اند و باید نبوغ آن‌ها کشف شود. ما دو شخصیت بزرگ متفکر و مولّد علم در عصر خودمان داشتیم: شهید صدر و شهید مطهری. یکی بیش از هر چیز فرزند نبوغ خویش است: شهید صدر، و دیگری بیش از هر چیز دارنده گنج رنج خویش است: شهید مطهری. اما در این میان، تولید شهید مطهری بیش از شهید صدر است. شهید صدر به استناد نبوغش متفاوت حرف می‌زند، اما شهید مطهری غنی‌تر و عمیق‌تر سخن می‌گوید. پس این تصوّر که حتماً کسی باید نابغه باشد تا منشأ تولید و تحوّل علم گردد، مانع بزرگی پیش روی نظریه‌پردازی و تولید معرفت است، و این انگاره ناصواب، پیشاپیش افراد را از کار مأیوس و دون‌همت بارآورده، از ورود به عرصه ادّعا و آوردگاه علم باز می‌دارد.

6. ششمین مانع، «حجاب معاصرت» است؛ تا کسی زنده است به او توجّه نمی‌شود؛ چون معاصر است. برای فردی که از دنیا رفت، بنیاد تأسیس می‌کنیم و هرچه با او فاصله می‌گیریم، تازه می‌فهمیم که چه کسی است.

7. هفتمین مانع، «سنت‌زدگی»، کهنه‌گرایی و «میراث‌پرستی» است. ضمن این که من به‌شدت به میراث علمی خودی و بازمانده از سلف، معتقد و ملتزم هستم، اما افراط در آن را از مهم‌ترین موانع توسعه و تحوّل علم می‌دانم. باید بپذیریم که هر آنچه به ارث برده‌ایم و اکنون فراچنگ داریم، مقدس نیست.

8. هشتمین مانع، «شخصیت‌زدگی» و به تعبیر دیگر، «پیرپرستی» است؛ جوان‌ها گاهی حرف‌های دقیق‌تری می‌گویند، اما به جرم اینکه جوان‌اند، به آن‌ها اعتنا نمی‌شود! گاهی بعضی جوان‌ها حرف دارند، باید حرف‌های آن‌ها را شنید. من فقر جرأت و خودسانسوری را به «اختناق سفید» تعبیر می‌کنم.

9. نهمین مانع، «فقر سنت نقد و تضارب آراء» است. این مانع نیز بین و بدیهی است و حاجت به تبیین و تأکید ندارد.

10. دهمین مانع، «سیاست‌زدگی» است؛ هرچه می‌گویید، به یک جناح گره می‌خورد، بعد هم می‌گویند این دارد نظریه را تئوریزه می‌کند که این، بزرگ‌ترین مانع است.

11. مانع یازدهم، «فرو مردن رسم تکریم» و روح قدرشناسی از صاحب‌نظران است؛ متأسفانه در کشور ما امروز یک محقق مبتکر و نظریه‌پرداز به اندازه یک هنرپیشه معمولی، قدر و منزلت ندارد.

12. دوازدهمین، «فقدان عرف تعالم» و تبادل علمی و کار گروهی است. من گاهی مثال زده‌ام که دو

شخصیت علمی بزرگ چند ده سال در یک شهر زندگی می‌کنند، اما هیچ‌گاه بین این دو بزرگ، یک نشست علمی صورت نمی‌گیرد و اگر روزی این اتفاق رخ دهد، یک نقطه تاریخی می‌شود.

« 13. نبود جرأت عبور از مشهورات » و پیش‌پنداشته‌های غلط حاکم، مانع دانش‌سوز دیگر است؛ مشهورات دو دسته‌اند: تاریخی‌شده و عصری؛ هر دو خطرناک و زیان‌بارند، اما در روزگار ما به دلیل گسست تاریخی معرفتی موجود، و سلطه آرای غربیان بر ذهن و زبان دانشگاهیان و حوزویان دانشگاه‌زده، «هژمونی تفکر غربی» که پارادایم «مشهورات عصری» را تشکیل می‌دهد، بسی خسارت‌بارتر از «مشهورات سنتی» عمل می‌کند. تا جامعه علمی ما از این پارادایم پوچ خارج نشود، امید هیچ تحوّل را نمی‌توان برد.

« 14. توهم فقدان آزادی »، مانع خطرناک دیگر است؛ همان‌طور که «احساس آزادی»، هرچند به نحو کاذب، مانند «وجود آزادی» به نحو صادق و واقعی، می‌تواند موجب شکوفایی و منشأ تحولات شگفت و شگرف باشد. «توهم فقدان آزادی» هم، مانند «تحقق فقدان آزادی» می‌تواند به صورت مانع اساسی شکوفایی علمی و تحولات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در یک جامعه خودنمایی کند.

در جامعه‌ای که هر روز و هر دم کسانی، حتی ضروری دین و مسلمات عقاید اسلامی را آشکارا انکار می‌کنند، و از فضای باز کشور سوءاستفاده کرده، به مقدسات دینی و مصالح ملی می‌تازند و کسی مانع آن‌ها نمی‌شود، منصفانه نیست از فقدان آزادی سخن رانده شود. امروز حتی ارتداد و کفرگویی در کشور جرم انگاشته نمی‌شود؛ از اعلام انقضای تاریخ دین و دینداری، تا خدشه در حقانیت و حقیقت وحی؛ از ساخته و پرداخته ذهن پیامبر(ص) خواندن معارف قرآن، تا انکار عصمت نبی و ولی، و تا خشونت طلب خواندن سید مظلومان حضرت سیدالشهدا(ع)... و ده‌ها سخن ناروای دیگر در مطبوعات و مکتوبات مطرح می‌شود و احدی متعرض کاتبان و ناشران آن‌ها نمی‌شود؛ بلکه رده‌گویان و رده‌نویسان، آزادانه به همه چیز حمله و هجمه می‌برند و فقها و مراجع عظیم‌الشأن به جای صدور فتوا و اعلام حکم شرعی آن، به پاسخ‌گویی و مباحثه کلامی و مراوده علمی با مرتکبان و هتاکان می‌پردازند.

سخن گفتن از نبود آزادی، ظلم به حقیقت و ستم بر شریعت سمحه و سهله، و جور در حق حاکمان و حاکمیت صبور و صاحب سعه صدر است. در شرایط کنونی که صلاگر آزادی و علمدار آزاداندیشی، شخص رهبری نظام و رأس هرم قدرت در کشور ماست و سال‌هاست که هم و غم خویش را مصروف تبدیل آزاداندیشی و نظریه‌پردازی و تولید علم بومی را به مطالبه ملی کرده، طرح پنداره «فقدان آزادی» بیش از آن‌که «توهم روانی» باشد، «تهدید سیاسی» است. در این میان بیش از همه و هر چیز، اصحاب علم و ارباب نظر ضرر می‌کنند و حقیقت و معرفت و تولید علم بومی و نظریه‌پردازی دینی زیان می‌کند، خاصه آن‌گاه که کسانی از مدیران و مصادر امور با ملاحظات سیاسی و جلب عواطف نخبگان به سمت جناح خویش به این شعار دامن بزنند! به نظر می‌رسد برخی افراد مدعی هم برای توجیه چنجه تھی و مشت خالی خود، چنین بهانه‌هایی را طرح می‌کنند! والا کسی که حرفی برای گفتن داشته باشد، چنین ملاحظات را، به فرض واقعی بودن آن، مانع نمی‌انگارد؛ «پری رو تاب مستوری ندارد.» اگر کسی سخنی در خور گفتن داشته باشد، بروز می‌دهد، و اگر حضرات راست می‌گفتند، بهای آزادی و آزاداندیشی را با تهور و شجاعت و به قیمت انکشاف حقیقت و اعتلای معرفت می‌پرداختند! برخی چنین بهانه‌هایی را پوششی برای پنهان داشتن فقر علمی و فقدان جرأت مواجهه رویاروی با رقیب نظری خویش می‌کنند و بیشتر مایل‌اند تنها به قاضی بروند تا راضی برگردند، والا این گوی و این میدان؛ متولیان هیأت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی که منسوب به بالاترین مرجع علمی و فرهنگی کشور است، با آغوش گشوده بدون هیچ قید و حدی، جز التزام به رعایت منطق علمی و اخلاق نقد، از همه

مدعیات و مدعیان استقبال کرده و با تواضع تمام، مترصد فراهم کردن هرگونه زمینه و ضمانت برای طرح نظرات مختلف و مخالف‌اند.¹

پی‌نوشت

1. برگرفته از سخنرانی آیت‌الله رشاد در نخستین همایش ملی کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره، به تاریخ 1393-11-16، دانشگاه شهید بهشتی (ره)؛ متن حاضر را ایشان به درخواست دبیرخانه نخستین جشنواره پژوهشی علامه شعرانی (ره)، جهت انتشار در ویژه‌نامه به دبیرخانه جشنواره ارسال کردند.